

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تنبيه چهارم از تنبیهای استصحاب

تنبيه چهارم که بر حسب ترتیب کفایه تنبيه سوم است این است که همانطوری که استصحاب در موردی که مستصحب ما فرد باشد جریان دارد در موردی که مستصحب ما کلی هم باشد جریان دارد. در اصل این مطلب فی الجمله بحثی وجود ندارد که المستصحب قد یكون جزئياً و قد یكون کلیاً منتهی هم در جزئی در بعضی از فروض اختلاف است و هم در کلی در بعضی از فروض اختلاف است.

در مورد جزئی، جزئی یا فرد را به سه قسم تقسیم می‌کنند: یکی فرد معین، دوم فرد مردد، سوم فرد منتشر. در اینکه استصحاب در موردی که مستصحب فرد معین باشد مثل وجود زید، زید قبلاً موجود بوده الآن شک داریم در وجود زید، که وجود زید کلی نیست فرد است و معین هم هست، اینجا استصحاب بلا اشکال جریان دارد.

اما آیا استصحاب در فرد مردد و در فرد منتشر جریان دارد یا نه؟ این نزاع در اینکه آیا استصحاب در فرد مردد جریان دارد یا خیر؟ در کفایه مطرح نشده، نزاعی است که مرحوم اصفهانی قدس سره، مرحوم محقق نائینی قدس سره و مرحوم محقق عراقی قدس سره در مباحث اصولشان مطرح کردند که ما هم باید در اینجا مطرح کنیم. قبل از اینکه بحث استصحاب در فرد مردد را ببینیم آیا مشمول این ادله هست یا نه؟ در مورد خود فرد مردد که آیا وجود دارد یا خیر؟ اختلاف وجود دارد. و گاهی اوقات بزرگان در این مسئله ذات قولین شدند. مرحوم محقق اصفهانی اعلی الله مقامه الشریف هم در فقه و هم در اصول اصرار دارد بر اینکه فرد مردد ثبوتی ندارد، اصلاً وجودی ندارد ماهیتی ندارد، لا ثبوت له لا وجوداً و لا ماهیة، در حقیقت لاشئ است، وجودی ندارد. و در نتیجه اگر لا شیئی شد متعلق برای علم قرار نمی‌گیرد، متعلق برای علم باید چیزی باشد که شیئی باشد.

امام رضوان الله تعالی علیه در برخی از مباحث فقهی‌شان می‌فرمایند فرد مردد نه عقلاً و نه عقلاً وجودی ندارد. در یک جا در کتاب البیع می‌فرماید الفرد المردد لیس بشیئ لا عقلاً و لا عرفاً. این بحث فرد مردد را ما سال گذشته در مباحث بیع‌مان مفصل مطرح کردیم. در این مسئله که آیا بیع أحد المبیعین بگویم من از این دو فرشی که مال خودم هست یکی غیر معین را فروختم، یکی غیر معین، یکی مردد، آیا اینجا بیع واقع می‌شود یا خیر؟ این بحث خیلی مفصلی داشت و ما در آخر قائل شدیم به اینکه این بیع واقع می‌شود اگر مردی به دو تا زن گفت من یکی از شما دو تا را به صورت غیر معین نکاح کردم، نکاح واقع می‌شود. اگر گفت یکی از شما دو تا را طلاق دادم به صورت غیر معین طلاق واقع می‌شود، بعداً باید این مصداقش را با قرعه روشن کرد اما اصل طلاق واقع می‌شود و عجیب این است اینهایی که فرد مردد را قبول ندارند چون این مطلب طلاق احدی الزوجتین در

روایات آمده، اینجا که می‌رسند مجبور می‌شوند به تأویلات و توجیهات غیر صحیح، لذا خود امام با اینکه در برخی از مجلّات بیع فرمودند ما فرد مرد لا عقلاً و لا عرفاً نداریم، اما در بعضی از موارد دیگر می‌فرمایند عرفاً هست، عقلاً اعتبار می‌کنند فرد مرد را.

عبارتی که دارند این است که می‌فرمایند بعث الفرد المرد، اگر کسی گفت من فرد مرد را فروختم، یعنی گفت یکی از این دو تا فرش، معین نیست ولی یکی از این دو تا را فروخت. می‌فرماید این توهم محض است، اختراع ذهن است، يتخیّل له الواقعية، واقعیتی ندارد و خیال می‌کند واقعیت دارد.

حالا این بحث را اگر آقایان بخواهند مراجعه کنند جلسه 94 سال 91 از مباحث بیع ما در شرایط متعاقبین اینها را آوردیم.

مرحوم آقای صدر قدس سره قائل به استحاله فرد مرد است، ایشان می‌گویند این دو دلیل دارد؛ یکی اینکه اصلاً این فرد بودن یعنی تشخّص، چون در فلسفه قاعده داریم که الوجود مساوقٌ للتشخص، نمی‌شود بگوئیم مرد است، مرد یعنی فرد نیست فرد هست یعنی مرد نیست. و بعد می‌فرماید علاوه بر این دلیل مستلزم تناقض هم هست لازمه‌اش این است که یک چیزی هم مبیع باشد و هم نباشد، در اینجایی که می‌گوئیم یکی از این دو تا را من فروختم، بگوئیم این فرش هم مبیع است و هم نیست آن فرش هم مبیع است و هم نیست، مستلزم تناقض است! خود مرحوم محقق نائینی فرد مرد را پذیرفته. مرحوم آقای حائری قدس سره در در می‌فرمایند فرد مرد وجود خارجی‌اش محال است اما وجود اعتباری که دارد، در عالم اعتبار یکی غیر معین، یکی مرد، این را مورد معامله قرار می‌دهند، عدم امکان در خارج می‌فرمایند منافات با وجود او در عالم اعتبار ندارد. بعد هم تشبیه می‌کنند می‌فرمایند کسر مشاع، شما می‌گوئید یک دوم این خانه به نحو مشاع مال زید است، به شما می‌گوئیم این یک دوم کسر مشاع وجود خارجی دارد؟ می‌فرمایند نه، نمی‌شود در خارج بگوئیم این یک دوم است، بلکه یک وجود اعتباری دارد، فی عالم الاعتبار است، لذا ایشان می‌فرمایند فرد مرد وجود خارجی‌اش محال است اما وجود فی عالم الاعتبار دارد و ما همان جا گفتیم، مراجعه بفرمایید به این بحث فرد مرد، ما هم همین نظر را پذیرفتیم یک امر عقلایی است، عقلاً اعتبار می‌کنند فرد مرد را، متعلّق برای بیع، نکاح، طلاق، قرار می‌دهند این روایات هم به خوبی دلالت بر این معنا دارد ولو وجود خارجی‌اش محال است اما وجود اعتباری دارد و این وجود اعتباری متعلق برای این عناوین قرار می‌گیرد.

این بحث مرد شاید در خیلی از معاملاتی که امروزه رایج است بسیار تأثیرگذار است. می‌گویند شما در اثر این معامله مالک یکی از این آپارتمان‌ها شدید (به نحو مرد) یکی غیر معین، من یکی از این آپارتمان‌های اینجا که همه از نظر مساحت، اندازه و خصوصیات یک قیمت دارد، یک ارزش دارد، می‌گویم یکی از اینها را من خریدم، مالکش هم می‌گوید من یکی غیر معین را به شما فروختم، چه اشکالی دارد این اصل بیع صحیح است منتهی بعداً باید این مبیع را با قرعه روشن کرد، یا بگوئیم خود مالک بیايد معین کند اما به صحّت بیع ضربه‌ای وارد نمی‌کند.

عرض کردم این بحث در آنجا علاوه بر اینکه الآن در بحث استصحاب مسئله‌ی فرد مرد تأثیرگذار است در معاملات و ... هم خیلی مسئله‌ی فرد مرد بحث مهمی دارد. من همان جا به ذهنم می‌آید سال گذشته به آقایان عرض کردم این بحث فرد مرد را به عنوان یک موضوع تحقیقی در فقه و اصول دنبال کنید. در اصول کجاها مطرح شده؟ مثلاً در بحث واجب تخییری مطرح می‌شود بحث فرد مرد، جاهای دیگری هم هست و این خودش با فروعاتی که الآن به عنوان مسائل مستحدثه پیش آمده یک تحقیق مفصلی می‌شود. حالا این یک اجمالی راجع به فرد مرد.

مرحوم اصفهانی قدس سره، مرحوم نائینی قدس سره و مرحوم عراقی قدس سره، این سه بزرگوار می‌فرمایند استصحاب در جایی که مستصحب ما فرد مرد باشد جریان ندارد. مثلاً این شخص قبلاً یقین دارد یا حدث اصغر از او صادر شده یا حدث اکبر، یک فردش اصغر و فرد دیگر اکبر است ولی نمی‌داند کدامیک از اینهاست. الآن بگوئیم استصحاب کنیم فرد مرد را، بگوئیم یکی از این دو تا به نحو مرد و بخواهیم آثار فرد را بر آن بار کنیم. اولین سؤالی که در استصحاب فرد مرد می‌آید این

است که فرق میان استصحاب فرد مردد و استصحاب کلی چیست؟ در همین مثال اگر آمديم کليّ حدث را استصحاب کردیم می‌گوئیم آن آثاری که بر کليّ حدث بار می‌شود آن اثر را بار می‌کنیم، حرمة مسح المصحف، چه این حدث اکبر باشد و چه حدث اصغر باشد مسح مصحف بر این حرام است این حرمة مسح المصحف اثر برای کلی است، اما غسل اثر برای فرد است، وضو اثر برای فرد است و این فرد هر کدام‌شان آثار مخصوص به خودشان را دارند. پس فرق بین استصحاب فرد مردد و استصحاب کلی این شد که در استصحاب کلی ما اثر کليّ را بار می‌کنیم اما در استصحاب فرد مردد اثر فرد را بار می‌کنیم.

حالا در ما نحن فيه عرض کردم این سه اصولی بزرگ می‌فرمایند استصحاب فرد مردد جریان ندارد منتهی اصفهانی یک دلیل دارد، یعنی یک وجه برای عدم جریان. نائینی یک وجه دیگر دارد و مرحوم عراقی یک وجه سومی دارد.

دیدگاه مرحوم اصفهانی در استصحاب فرد مردد

ما امروز کلام مرحوم اصفهانی را می‌خواهیم عرض کنیم، در همین جلد پنجم نهاية الدراية

[1] در صفحه 139 آورده؛ ابتدا مرحوم اصفهانی می‌فرماید از کسانی که فرد مردد را قبول دارد مرحوم سيّد در حاشیه در بحث معاطات است، در اینکه آیا معاطات لازم است یا جایز؟ سيّد می‌گوید ما استصحاب می‌کنیم فرد مردد را و بعد دلیلش این است تردّد بحسب علمنا، اینکه ما نمی‌دانیم آیا این لازم است یا جایز؟ به حسب علم ما مردد است، لا يضرّ بتيقّن وجوده سابقاً اما فی الواقع که یکی از این دو تا هست بالأخره فی الواقع یا لازم است یا جایز! فی الواقع به حسب الواقع معيّن است اما به حسب علم ما مردد است، حالا که به حسب الواقع معيّن است ما یقین به آن واقع داریم، یقین به وجود سابق داریم، بعد می‌فرماید والمفروض أنّ أثر القدر المشترك أثر لكل من الفردين، آنکه اثر برای کليّ هست هم اثر این فرد است و هم اثر آن فرد. می‌فرماید یک وقتی هست که شما می‌خواهید اثر فرد را بالخصوص بار کنید، این کار را نمی‌خواهید الآن انجام بدهید، می‌خواهید همان اثری که برای کليّ است و آن اثر لكل من الفردين است، کليّ ملک این است که الآن با معاطاتی که انجام شده یکی از دو طرف آمد گفت فسخت، بخواد به هم بزند، اگر جایز باشد معاطات به هم می‌خورد و اگر نباشد به هم نمی‌خورد، حالا اگر ما اثر کلی ملک را بار کردیم و گفتیم اثر کليّ ملک این است که بعد از فسخت این طرف مقابل هنوز می‌تواند در این تصرف کند، ببخشد، هبه کند، هر کاری می‌خواهد انجام بدهد.

والمفروض أنّ أثر القدر المشترك أثر لكل من الفردين فيمكن ترتيب ذلك الأثر باستصحاب الشخص الواقعيّ المعلوم سابقاً، با استصحاب آن فرد واقعی معلوم، آن واقعی که به حسب واقع معيّن است ما هم علم اجمالی داریم یا جایز است یا لازم، ولی به حسب واقع یا جایز است یا لازم، آن را استصحاب می‌کنیم. این کلام سيّد را مرحوم اصفهانی محور قرار داده و شروع به اشکال کرده. در مورد این کلام مرحوم سيّد چهار مطلب مرحوم اصفهانی فرموده؛ مطلب اول اینکه اصفهانی به سيّد می‌فرماید شما فرد را اگر با قطع نظر از خصوصیات فردیه می‌خواهید استصحاب کنید این دیگر استصحاب فرد نیست بلکه استصحاب کليّ است. فرض دیگر این است که شما فرد را با خصوصیات فردیه می‌خواهید استصحاب کنید، فرض ما این است که این فرد است، هذا الفرد مردد بین الخصوصيتين است، نمی‌دانیم کدام یک از این خصوصیات را دارد، در حالی که طرف علم باید معيّن باشد نه مردد، طرف علم باید معيّن باشد یعنی متعلّق علم باید معيّن باشد. می‌فرماید احدهما، بگوئیم علم به یکی از این دو تا، می‌فرماید احدهمای مفهومی ثبوت دارد، احدهما مفهوماً همان مفهوم احدهما است، اما از نظر مصداقی ما در عالم خارج احدهما نداریم. از نظر مصداقی لا ثبوت لأحدهما، لا ماهية و لا وجوداً.

پس در نتیجه می‌فرمایند طرف علم باید معيّن باشد، ما هم الآن اینجا در استصحاب یقین می‌خواهیم و چون متعلّق یقین ما معيّن نیست نمی‌توانیم در اینجا استصحاب کنیم، یقین به چه چیزی داریم؟ یقین به احدهما غلط است، بعد می‌فرماید آنچه ما در اینجا

یقین داریم یک وجود مضاف به یک طبیعت است، ولی این عنوان کلی است. وجود مضاف به یک طبیعت این عنوان کلی را دارد می‌فرمایند فالجامع الذی لا یرج عن الفردین هو المعلوم، شما در موارد علم اجمالی علم‌تان به چه چیز تعلق پیدا می‌کند به آن قدر جامع و الا شما به آن فردین علم ندارید و نسبت به اطراف علم ندارید بلکه شک دارید. شما علم اجمالی دارید یکی از این دو ظرف نجس است، مرحوم اصفهانی می‌فرماید در علم اجمالی علم به چه چیز تعلق پیدا کرده، به نجاست این طرف معین نیست و به نجاست آن طرف معین هم نیست، یکی مردد هم معنا ندارد و وجود ندارد، پس علم شما به چه چیز تعلق پیدا کرده؟ به قدر جامع، به اصل نجاست. اما در اطرافش ما شک داریم هم این ظرف مشکوک است و هم آن ظرف مشکوک است، جامع برای ما می‌فرماید معلوم است. این مطلب اول مرحوم اصفهانی که عمده‌ی دلیل اصفهانی در همین مطلب اول است یعنی خلاصه‌ی کلام اصفهانی این است که استصحاب فرد مردد جریان ندارد برای اینکه رکن اول استصحاب متزلزل است. رکن اول استصحاب یقین به ثبوت است، ما اینجا یقین به ثبوت نداریم، شما اگر مستصحاب را فرد مردد قرار بدهید چون فرد مردد وجود ندارد چیزی که وجود ندارد علم هم به آن تعلق پیدا نمی‌کند، پس شما یقین به چیزی نداری تا بخواهید او را مورد استصحاب قرار بدهید، این مطلب اول ایشان.

در مطلب دوم ردّ بر استدلال سید است؛ سید فرمود در فرد مردد مردد عندنا اما معین فی الواقع و چیزی که عندنا مردد است فی الواقع معین است علم به آن تعلق پیدا می‌کند، یقین به آن تعلق پیدا می‌کند. اصفهانی می‌فرماید الإشارة إلى الموجود الشخصي المبهم عندنا المعین واقعاً لا يجعل الفرد بما هو معلوم، می‌فرماید این سبب نمی‌شود که ما بگوئیم آن فرد بما هو فرد معلوم بشود، می‌فرماید درست است شما می‌گوئیم مبهم عندنا، مردد عندنا، اما می‌گوئید معین فی الواقع، این سبب نمی‌شود که فرد بما هو فرد متعلق یقین قرار بگیرد، در حالی که ما در استصحاب می‌خواهیم فرد بما هو فرد متعلق برای یقین قرار بگیرد و باز همین را یک مقداری ایشان در اینجا توضیح می‌دهند که مراد از استصحاب کلی چیست، مراد از استصحاب فرد در مقابل استصحاب کلی چیست، که توضیحاتی است که خودتان هم می‌توانید ببینید ولی در جواب مطلب سید، می‌فرمایند جناب سید ما قبول داریم در فرد مردد مردد عندنا معین فی الواقع، اما این معین فی الواقع متعلق علم هم واقع می‌شود؟ نه، شما نمی‌توانید بگوئید من الآن به او علم دارم، در حالی که استصحاب می‌خواهیم آن معلوم یا متیقن یا مستصحبی را استصحاب کنیم که متعلق برای علم و یقین باشد. دو تا مطلب دیگر دارد که خودتان مراجعه بفرمایید.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ نهاية الدراية في شرح الكفاية (طبع قديم) ؛ ج 3 ؛ ص 164

(1) ينبغي التكلّم أولاً في صحة استصحاب الفرد المردد كما عن بعض الأجلة في حاشيته على كتاب البيع للشيخ الأعظم - قده - قائلاً: بان تردده بحسب علمنا لا يضر بتيقن وجوده سابقاً، و المفروض أن أثر القدر المشترك أثر لكل من الفردين، فيمكن ترتيب ذلك الأثر باستصحاب الشخص الواقعي المعلوم سابقاً، كما في القسم الأول الذي حكم المصنف - قده - باستصحاب كل من الكلي و فردة انتهى ملخصاً. و فيه إن أريد تيقن وجود الفرد المردد، مع قطع النظر عن خصوصيته المفردة له، فهو تيقن الكلي دون الفرد، إذ المفروض إضافة الوجود المتيقن إلى الموجود به، مع قطع النظر عن الخصوصية المفردة، فلا يبقى الا الطبيعي المضاف إليه الوجود. و إن أريد تيقن الخصوصية المفردة، التي هي مرددة بين خصوصيتين، - فقد مرّ مراراً - أن طرف العلم معين لا مردد. و أن أحدهما - المصادقي - لا ثبوت له، لا ماهية، و لا وجوداً، فيستحيل تعين العلم الجزئي بما لا ثبوت له، و العلم المطلق لا يوجد، بل يوجد متشخصات بمتعلقه. بل المتيقن هو الوجود المضاف إلى الطبيعي الذي لا علم بخصوصيته، مع العلم بأن ما عدا الخصوصيتين ليس مخصصاً له، فالجامع الذي لا يخرج عن الفردين هو المعلوم و قد مرّ توضيحه مراراً. و منه تعرف أن الإشارة إلى الموجود الشخصي - المبهم عندنا المعين واقعاً - لا يجعل الفرد بما هو معلوماً، إذ الشخص الذي هو بعين حقيقة الوجود - لأنه المتشخص بذاته المشخص لغيره - غير مفيد، لأن المستصحب - على أي حال - هو الوجود المضاد. اما إلى

الماهية الشخصية، أو الماهية الكلية. و لا نعني باستصحاب الكلي استصحاب نفس الماهية الكلي، بل استصحاب وجودها، بل المراد باستصحاب الفرد هنا- في قبال الكلي- استصحاب وجود الماهية الشخصية. و المفروض أنه لا علم بخصوصيتها المشخصة لها بتشخص ماهوي، و العلم بأن الطبيعي له خصوصية منطبقة- على كلّ من الخصوصيّتين، بنحو انطباق مفهوم الخصوصية على مطابقتها لا يخرج العلوم عن الكلية إلى الفردية. و أما ما ذكره من ترتيب أثر الكلي على استصحاب الفرد المردد، فقد مر ما فيه سابقاً من أنّ التعبد بكل شيء بما هو يقتضي التعبد بأثره، فالتعبد بالخاص- بما هو يقتضي التعبد الخاصّ بما هو خاص، لا ترتيب أثر ذات الخاصّ، فانه مقتضى التعبد بذات الخاص، و هو الكلي الموجود في ضمنه مثلاً.